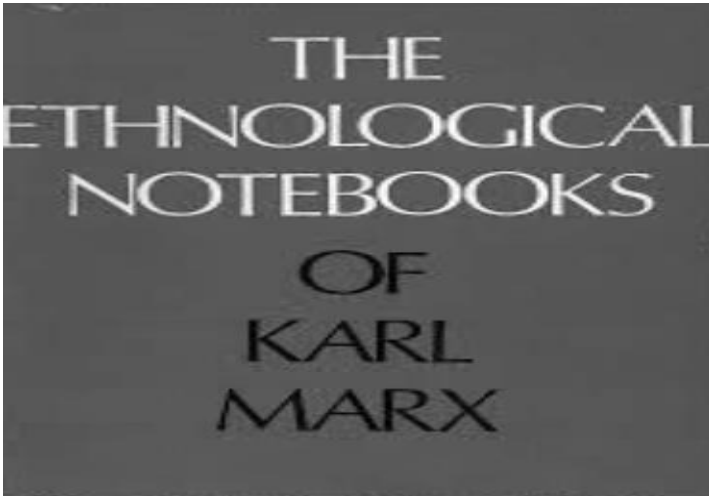




مارسلو موستو
بازنگری در دفترهای مردم‌شناختی
مارکس
(۲۰۲۳)
برگردان: شوراها



شوراها

www.shoraha.net

فروردین ۱۴۰۴ / مارس ۲۰۲۵

گرایش کمونیسم شورایی

مارسلو موستو

بازنگری در دفترهای مردم‌شناختی مارکس

نشریه: مطالعات فرهنگی بین‌آسیایی

سال و صفحات: جلد ۲۴ (۲۰۲۳)، شماره ۱، صفحات ۱۱۷-۱۲۸

A Reappraisal of Marx's Ethnological Notebooks - Marcello

Musto

مقدمه

برای مدت طولانی، دشواری بررسی پژوهش‌های مارکس در سال‌های پایانی زندگی‌اش، به‌ویژه اوایل دهه ۱۸۸۰، مانع از درک ما از دستاوردهای مهمی شد که او به آن‌ها دست یافت. به همین دلیل، همه زندگینامه‌نویسان مارکس صفحات اندکی را به فعالیت‌های او پس از پایان کار «انجمن بین‌المللی کارگران» اختصاص داده‌اند [۱]. آن‌ها تقریباً همیشه این بخش از آثار خود را با عنوان کلی «دهه آخر» نام‌گذاری کرده‌اند. این زندگینامه‌نویسان، به اشتباه، گمان می‌کردند که مارکس از تکمیل کار خود منصرف شده است و بنابراین، به بررسی عمیق‌تر فعالیت‌های او در این دوره نپرداختند. اگر در گذشته توجیهی برای این رویکرد وجود داشت، امروز دشوار است که بفهمیم چرا مواد جدیدی که در مجموعه کامل آثار مارکس و انگلس - (MEGA²) نسخه تاریخی-انتقادی از تمامی آثار مارکس و فریدریش انگلس - منتشر شده و حجم تحقیقات درباره «مارکس متأخر» از دهه ۱۹۷۰ تاکنون، به تغییر چشمگیری در این نگرش منجر نشده است [۲].

بر خلاف ادعای کسانی که تصور می‌کردند کنج‌کاوی فکری و توانایی نظری مارکس در سال‌های پایانی زندگی‌اش رو به افول گذاشته بود، پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که او تا زمانی که شرایط اجازه می‌داد، به کار خود ادامه می‌داد. او نه تنها به تحقیقات خود ادامه داد، بلکه آن‌ها را به حوزه‌های جدیدی نیز گسترش داد (نگاه کنید به اندرسون ۲۰۱۰ و موستو ۲۰۲۰). مارکس به‌طور عمیق به مسائل

متعددی پرداخت که، اگرچه اغلب توسط پژوهشگران آثار او نادیده گرفته یا کم‌اهمیت تلقی شده‌اند، اما در دستور کار سیاسی عصر ما از اهمیت بسزایی برخوردارند. از جمله این مسائل می‌توان به آزادی فردی در حوزه اقتصادی و سیاسی، رهایی جنسیتی، نقد ناسیونالیسم، ظرفیت رهایی‌بخش فناوری، و اشکال مالکیت جمعی خارج از کنترل دولت اشاره کرد.

علاوه بر این، مارکس تحقیقات جامعی درباره جوامع خارج از اروپا انجام داد و به‌صراحت علیه ویرانی‌های ناشی از استعمار موضع گرفت. ادعای خلاف این موضوع، نادرست است. او متفکرانی را نقد کرد که با وجود نشان دادن پیامدهای ویرانگر استعمار، در تحلیل مناطق پیرامونی جهان از مقولات مختص به زمینه‌های اروپایی استفاده می‌کردند. مارکس بارها نسبت به کسانی که در تمایزگذاری میان پدیده‌های مختلف ناکام بودند، هشدار داد. به‌ویژه پس از پیشرفت‌های نظری او در دهه ۱۸۷۰، او نسبت به انتقال مقولات تفسیری از یک بستر تاریخی یا جغرافیایی کاملاً متفاوت به بستر دیگر، احتیاط زیادی به خرج می‌داد. با وجود تردیدهایی که هنوز در برخی محافل دانشگاهی رایج است، این موضوع امروز دیگر به‌وضوح آشکار شده است.

در سال‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲، مارکس پیشرفت‌های چشمگیری در زمینه‌هایی همچون مردم‌شناسی، شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری، جوامع غیرغربی، انقلاب سوسیالیستی و مفهوم ماتریالیستی تاریخ به دست آورد. او همچنین رویدادهای مهم سیاست بین‌المللی را از نزدیک دنبال می‌کرد. این مسئله را می‌توان از نامه‌های او دریافت که در آن‌ها حمایت قاطع خود را از مبارزات آزادی‌خواهانه ایرلند و جنبش پوپولیستی در روسیه ابراز کرده و استعمارگری بریتانیا در هند و مصر و استعمار فرانسه در الجزایر را محکوم می‌کند. مارکس نه اروپامحور بود، نه اقتصادگرای محض، و نه صرفاً بر مبارزه طبقاتی متمرکز بود. او مطالعه درگیری‌های سیاسی جدید، موضوعات نوین و مناطق جغرافیایی تازه را برای ادامه نقد نظام سرمایه‌داری ضروری می‌دانست. این مطالعات او را قادر ساخت تا به ویژگی‌های ملی توجه کند و امکان

رویکردی به کمونیسم را مدنظر قرار دهد که متفاوت از دیدگاه‌های پیشین او بود.

مردم‌شناسی، خانواده و جنسیت: انقلاب «جامعه باستان»

مورگان

بین دسامبر ۱۸۸۰ و ژوئن ۱۸۸۱، حوزه پژوهشی جدیدی مورد توجه مارکس قرار گرفت: مردم‌شناسی. او مطالعات خود را با کتاب جامعه باستان (۱۸۷۷) اثر لونیس مورگان (۱۸۸۱-۱۸۱۸) مردم‌شناس آمریکایی، آغاز کرد. این کتاب را ماکسیم کووالفسکی (۱۹۱۶-۱۸۵۱) قوم‌شناس روس، که از سفری به آمریکای شمالی بازگشته بود، دو سال پس از انتشار برای مارکس فرستاد.

آنچه بیش از همه مارکس را تحت تأثیر قرار داد، شیوه‌ای بود که مورگان در آن، تولید و عوامل فناورانه را به‌عنوان پیش‌شرط‌های پیشرفت اجتماعی مطرح کرده بود [۳]. این موضوع مارکس را بر آن داشت تا مجموعه‌ای متشکل از صد صفحه فشرده گردآوری کند. این مجموعه بخش عمده‌ای از آنچه را که به‌عنوان «دفترهای مردم‌شناختی» (۱۸۸۱-۱۸۸۰) شناخته می‌شود، تشکیل می‌دهد [۴]. این دفترها همچنین شامل گزیده‌هایی از آثار دیگر نیز هستند: جاوه، یا چگونه یک مستعمره را اداره کنیم (۱۸۶۱) اثر جیمز ماتی (۱۸۱۸-۱۸۹۰) وکیل و کارشناس اندونزی؛ روستای آریایی در هند و سیلان (۱۸۸۰) نوشته جان فیر (۱۸۲۵-۱۹۰۵) رئیس دیوان عالی سیلان؛ و سخنرانی‌هایی درباره تاریخ اولیه نهادها (۱۸۷۵) نوشته هنری مین (۱۸۸۸-۱۸۲۲) مورخ برجسته. این متون مجموعاً صد برگ دیگر را تشکیل می‌دهند [۵]. ارزیابی‌های تطبیقی مارکس از این نویسندگان نشان می‌دهد که او این مطالب را در بازه‌ای نسبتاً کوتاه گردآوری کرده تا بتواند تسلط کاملی بر آنها پیدا کند.

در پژوهش‌های پیشین، مارکس پیش‌تر اشکال اجتماعی-اقتصادی گذشته را مورد بررسی قرار داده و به‌تفصیل درباره آنها اظهار نظر

کرده بود؛ از جمله در بخش نخست «ایدئولوژی آلمانی»، بخش طولانی «اشکالی که پیش از تولید سرمایه‌داری وجود داشته‌اند» در «گروندریسه» و همچنین در جلد اول «سرمایه» در سال ۱۸۷۹، مطالعه کتاب «مالکیت مشترک زمین» اثر کووالفسکی بار دیگر توجه او را به این موضوع جلب کرد. اما تنها با دفترهای مردم‌شناختی بود که مارکس به مطالعه‌ای جامع‌تر و به‌روزتر در این زمینه پرداخت.

هدف پژوهش‌های جدید مارکس، گسترش دانش او درباره دوره‌های تاریخی، مناطق جغرافیایی و موضوعات محوری بود که آن‌ها را برای ادامه نقد اقتصاد سیاسی ضروری می‌دانست. این مطالعات همچنین به او امکان می‌داد اطلاعاتی خاص درباره ویژگی‌های اجتماعی و نهادهای گذشته‌های دور به‌دست آورد، اطلاعاتی که در زمان نگارش دست‌نوشته‌هایش در دهه‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ در اختیار نداشت. سرانجام، این پژوهش‌ها او را با نظریه‌های جدیدی که برجسته‌ترین پژوهشگران معاصر مطرح کرده بودند، آشنا ساخت.

مارکس در همان دوره‌ای که در تلاش برای تکمیل جلد دوم «سرمایه» بود، وقت زیادی را به این مطالعات مردم‌شناختی اختصاص داد (نگاه کنید به موستو ۲۰۱۸؛ ۲۰۱۹). هدف نظری-سیاسی دقیق او این بود که توالی احتمالی را که در آن، شیوه‌های مختلف تولید طی زمان جانشین یکدیگر شده‌اند، بازسازی کند، با تمرکز ویژه بر پیدایش سرمایه‌داری. او بر این باور بود که چنین تحلیلی مبانی تاریخی قوی‌تری برای نظریه او درباره امکان تحول کمونیستی جامعه فراهم خواهد کرد [۶].

در دفترهای مردم‌شناختی، مارکس یادداشت‌هایی درباره پیشاتاریخ، توسعه پیوندهای خانوادگی، وضعیت زنان، خاستگاه روابط مالکیت، شیوه‌های اجتماعی در جوامع پیشاسرمایه‌داری، شکل‌گیری و ماهیت قدرت دولتی، نقش فرد در جامعه، و جنبه‌های مدرن‌تری مانند بار نژادپرستانه برخی رویکردهای مردم‌شناختی و پیامدهای استعمار گردآوری کرده است. در زمینه پیشاتاریخ و توسعه پیوندهای خانوادگی، مارکس از آثار مورگان نشانه‌های ارزشمندی به‌دست آورد. هندمن در این باره یادآور می‌شود: «هنگامی که لونیس مورگان در کتاب «جامعه

باستان» به شکلی قانع‌کننده برای مارکس ثابت کرد که «جنس (gens)» گونه خانواده - واحد اجتماعی اصلی در نظام قبیله‌ای و جامعه باستانی بوده است [۷]، مارکس بی‌درنگ از دیدگاه‌های قبلی خود دست کشید" (هندمن ۱۹۱۱، ۲۵۳-۲۵۴).

این پژوهش مورگان درباره ساختار اجتماعی جوامع ابتدایی بود که به مارکس امکان داد تا از محدودیت‌های تفاسیر سنتی درباره خویشاوندی، از جمله دیدگاه مطرح‌شده توسط مورخ آلمانی بارتهولد نیبور (۱۷۸۶-۱۸۳۱) در کتاب «تاریخ روم» (۱۸۱۲-۱۸۱۱) فراتر رود. در مقابل تمامی فرضیه‌های پیشین، مورگان نشان داد که پنداشتن «جنس» به‌عنوان پدیده‌ای متأخرتر از خانواده تک‌همسری، خطایی جدی است و آن را نباید برآمده از مجموع خانواده‌ها دانست (مورگان ۱۸۷۷، ۵۱۵). مطالعات او درباره جوامع پیشاتاریخی و باستانی به این نتیجه منجر شد که خانواده پدرسالارانه، نه شکل اولیه و بنیادی جامعه، بلکه نوعی سازمان اجتماعی متأخرتر از آنچه تصور می‌شد بوده است. او بر این باور بود که این ساختار به‌تنهایی برای رویارویی با سختی‌های زندگی کافی نبود (همان، ۴۷۲). به‌نظر مارکس، احتمال بیشتری داشت که شکلی از خانواده مانند خانواده سندیاسمی در میان بومیان آمریکا وجود داشته باشد، که نوعی «کمونیسم در زندگی» را به کار می‌بست (مارکس ۱۹۷۲، ۱۱۵).

از سوی دیگر، مارکس به‌شدت با هنری مین مخالفت می‌کرد، زیرا مین در «سخنرانی‌هایی درباره تاریخ اولیه نهادها» (۱۸۷۵) «خانواده خصوصی» را «بنیادی که از آن، طایفه و قبیله توسعه یافته‌اند» می‌دانست. مارکس با تمسخر در باره این تلاش برای وارونه کردن تاریخ و انتقال مفاهیم ویکتوریایی به دوران پیشاتاریخ، چنین اظهار داشت: "این انگلیسی احمق به‌جای شروع از «جنس»، از پدرسالار آغاز کرده است که بعدها تبدیل به رئیس قبیله شده است - چه مزخرفاتی!" (مارکس ۱۸۸۰، ۲۹۲). طعنه او به‌تدریج شدت می‌گیرد: "مبین به هر حال نمی‌تواند خانواده خصوصی انگلیسی را از ذهن خود بیرون کند" (همان، ۳۰۹)؛ "او خانواده پدرسالارانه روم را به سرآغاز تاریخ منتقل می‌کند" (همان، ۳۲۴). مارکس جان فیر را نیز بی‌نصیب نگذاشت و

درباره او نوشت: *این احمق همه چیز را بر خانواده خصوصی بنا می‌کند (همان، ۲۸۱)*

مورگان، از خلال تحلیل خود درباره مفهوم خانواده، خوراک فکری بیشتری برای مارکس فراهم کرد. او اشاره کرد که در معنای اصلی خود، واژه «خانواده» - که هم‌ریشه با «فامولوس» (برده) است - نه به زوج ازدواج‌کرده یا فرزندان آن‌ها، بلکه به گروهی از بردگان و خادمان اشاره دارد که برای معاش خانواده کار می‌کردند و تحت قدرت «پاتر فامیلیاس» (پدر خانواده) بودند (مورگان ۱۸۷۷، ۴۶۹). مارکس در این زمینه چنین یادداشت کرد:

"خانواده مدرن نه تنها هسته اولیه برده‌داری (servitus)، بلکه سرواژ نیز هست، زیرا از همان ابتدا رابطه‌ای با خدمات کشاورزی درون خود دارد. این خانواده در مقیاس کوچک، تمامی تضادهایی را درون خود دارد که بعدها در جامعه و دولت به‌طور گسترده گسترش می‌یابند (...). خانواده تک‌همسری، برای اینکه بتواند به‌صورت مستقل وجود داشته باشد، به طبقه‌ای خدمتکار نیاز داشت که در همه جا مستقیماً از بردگان تشکیل شده بود." (مارکس ۱۹۷۲، ۱۲۰)

مارکس در بخش دیگری از مجموعه یادداشت‌های خود نوشت که «مالکیت بر خانه‌ها، زمین‌ها و گله‌ها» با «خانواده تک‌همسری» پیوند خورده است. (۲۱۰) در واقع، همان‌طور که در مانیفست حزب کمونیست اشاره شده بود، این نقطه آغاز تاریخ به‌عنوان «تاریخ مبارزه طبقاتی» بود [۸]. (Marx and Engels ۱۹۷۶، ۴۸۲).

در کتاب *خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* (۱۸۸۴)، که انگلس آن را «انجام وصیت» مارکس و تنها «جایگزینی ناچیز» برای اثری که دوست عزیزش نتوانسته بود بنویسد توصیف کرد، او تحلیل مارکس در *دقت‌چه‌های مردم‌شناسی* را تکمیل نمود. انگلس استدلال کرد که تک‌همسری به معنای تسلط یک جنس بر دیگری بود و به‌عنوان آغازگر تضاد میان دو جنس در تاریخ بشری عمل کرد. او در یک دست‌نوشته قدیمی منتشرنشده از سال ۱۸۴۶، که حاصل کار مشترک خودش و مارکس بود، نوشت: «نخستین تقسیم کار، تقسیم میان مرد و زن برای تولید مثل بود.» او سپس افزود: «نخستین تضاد طبقاتی که در تاریخ

ظاهر شد، با توسعه تضاد میان مرد و زن در ازدواج تک‌همسری مصادف بود و نخستین ستم طبقاتی با ستم بر زنان توسط مردان همراه شد. «انگلس تک‌همسری را «سلول بنیادین جامعه تمدن» می‌داند، که در آن می‌توان تضادها و تناقض‌هایی را مشاهده کرد که بعدها در جامعه به‌طور کامل توسعه یافتند» [۹] (۱۷۴-۱۷۳).

اما انگلس رابطه‌ای بیش از حد ساده‌انگارانه میان تضادهای اقتصادی و ستم جنسیتی برقرار کرد، رابطه‌ای که در یادداشت‌های مارکس - که پراکنده و پیچیده‌تر بودند - وجود نداشت. [۱۰] مارکس نیز به دقت به نظرات مورگان درباره برابری جنسیتی توجه داشت. مورگان استدلال می‌کرد که جوامع باستانی پیش از یونانیان، نسبت به وضعیت و رفتار زنان رویکردی پیشرفته‌تر داشتند. مارکس بخش‌هایی از کتاب مورگان را کپی کرد که نشان می‌داد در میان یونانیان، «تغییر از نسب مادری به نسب پدری به زیان موقعیت و حقوق زنان انجامید.» در واقع، مورگان ارزیابی بسیار منفی‌ای از مدل اجتماعی یونان داشت: «یونانیان در اوج تمدن خود نیز در رفتار با زنان همچنان بربر باقی ماندند.» او همچنین نوشت که یونانیان «اصولی از خودخواهی سازمان‌یافته در میان مردان داشتند که منجر به کاهش ارزش زنان شد، امری که حتی در میان اقوام وحشی نیز به ندرت دیده می‌شود.» مارکس در حاشیه این مطلب اضافه کرد که «وضعیت الهه‌ها در کوه المپوس نشان‌دهنده موقعیت زنان در گذشته‌ای است که آزادی و نفوذ بیشتری داشتند.» او به عنوان نمونه اشاره کرد که «الهه خرد از سر زئوس زاده می‌شود» - که نشان‌دهنده (Marx, 1972, 121) یادگاری از موقعیت پیشین زنان در جامعه بود برای مارکس، یادآوری الهه‌های آزاد گذشته، الگویی برای رهایی احتمالی در زمان حال بود [۱۱].

از میان نویسندگان مختلفی که مارکس مطالعه کرده بود، او مشاهدات مهمی در مورد نقش زنان در جوامع باستانی ثبت کرد. برای مثال، با اشاره به کتاب مادرسالاری (۱۸۶۱) نوشته‌ی انسان‌شناس سوئسی یوهان باخوفن (۱۸۱۵-۱۸۸۷)، مارکس یادداشت کرد:

«زنان قدرت بزرگی در میان جنس [واحدهای اجتماعی مبتنی بر تبار مادری] و در همه جا داشتند. آن‌ها در صورت لزوم، بدون تردید

شاخ‌ها را از سر رئیس می‌شکستند، همان‌طور که به‌طور فنی گفته می‌شود، و او را به صفت جنگجویان بازمی‌گرداندند. همچنین، نامزدی اولیه‌ی رؤسا همیشه در اختیار زنان بود» (مارکس، ۱۹۷۲، [۱۱۶].(۱۲)

روابط مالکیت، فرد و نقش دولت

مطالعه مارکس از آثار مورگان، او را به سوی یکی دیگر از مسائل اساسی یعنی منشأ روابط مالکیت سوق داد. مورگان رابطه‌ای علی‌بین انواع مختلف ساختار خویشاوندی و اشکال اجتماعی-اقتصادی برقرار می‌کرد. به نظر او، عواملی که در تاریخ غرب به تثبیت سیستم توصیفی (که خویشاوندان را به‌طور مشخص دسته‌بندی می‌کرد) و افول سیستم طبقاتی (که خویشاوندان را در دسته‌های کلی بدون در نظر گرفتن فاصله یا نزدیکی نسبی گروه‌بندی می‌کرد) منجر شد، با توسعه مالکیت و دولت مرتبط بودند (Brown ۲۰۱۲, ۱۲۳, ۱۰۴; ۱۶۴, ۱۳۶; see also Godelier ۱۹۷۷, ۶۷-۸, ۱۰۱-۲).

کتاب مورگان شامل چهار بخش بود: (۱) رشد هوش از طریق اختراعات و اکتشافات، (۲) رشد ایده حکومت، (۳) رشد ایده خانواده و (۴) رشد ایده مالکیت. اما مارکس ترتیب این موضوعات را تغییر داد: (۱) اختراعات، (۲) خانواده، (۳) مالکیت و (۴) حکومت، تا پیوند میان دو مورد آخر را شفافتر سازد.

مورگان در کتابش استدلال کرد که، اگرچه «حقوق ثروت، رتبه و جایگاه رسمی» هزاران سال بر «عدالت و خرد» چیره بوده‌اند، اما شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد «طبقات ممتاز» بار سنگینی بر دوش جامعه بوده‌اند (Morgan ۱۸۷۷, ۵۵۱). مارکس تقریباً به‌طور کامل یکی از صفحات پایانی جامعه باستان مورگان را کپی کرد، صفحه‌ای که او را به‌شدت تحت تأثیر قرار داد. در این متن آمده است:

«از زمان پیدایش تمدن، رشد مالکیت چنان عظیم، اشکال آن چنان متنوع، کاربردهای آن چنان گسترده، و مدیریت آن به نفع صاحبانش چنان هوشمندانه بوده که اکنون به قدرتی مهارنشدنی تبدیل شده است. ذهن انسان در برابر مخلوق خویش سرگردان مانده است. اما سرانجام

روزی فراخواهد رسید که خرد انسانی بر مالکیت چیره خواهد شد، روابط دولت با مالکیتی را که محافظت می‌کند تعریف خواهد کرد، و حدود و تعهدات حقوق مالکان را تعیین خواهد نمود. منافع جامعه بر منافع فردی اولویت دارد، و این دو باید در یک رابطه عادلانه و هماهنگ قرار گیرند».

مورگان باور نداشت که «سرنوشت نهایی بشر» صرفاً در جستجوی ثروت خلاصه می‌شود. او هشدار جدی داد:

فروپاشی جامعه به‌نظر می‌رسد که به پایان مسیری منجر شود که در آن مالکیت هدف و غایت است، زیرا چنین مسیری عناصر نابودی خود را در بر دارد. دموکراسی در حکومت، برادری در جامعه، برابری در حقوق و امتیازات، و آموزش همگانی، نویدبخش مرحله بالاتری از جامعه هستند که تجربه، هوش و دانش به‌طور پیوسته به سوی آن پیش می‌روند. این [مرحله بالاتر از جامعه] [۱۳] احیایی در سطحی بالاتر از آزادی، برابری و برادری جوامع کهن خواهد بود. (۲۰۵۱)

بنابراین، «تمدن» بورژوایی خود مرحله‌ای گذرا بود. این تمدن پس از دو دوره طولانی - «عصر توحش» و «عصر بربریت» (اصطلاحاتی که در آن زمان رایج بودند) - ظهور کرد، که به‌دنبال نابودی اشکال اجتماعی اشتراکی شکل گرفتند. این اشکال با انباشت مالکیت و ثروت و پیدایش طبقات اجتماعی و دولت از بین رفتند. اما دیر یا زود، ماقبل تاریخ و تاریخ قرار بود بار دیگر به یکدیگر بپیوندند (see Godelier ۱۹۷۷, ۱۲۴). [۱۴]

مورگان معتقد بود که جوامع باستانی بسیار دموکراتیک و مبتنی بر همبستگی اجتماعی بودند. اما او در مورد زمان حال تنها به ابراز خوش‌بینی نسبت به پیشرفت بشریت بسنده کرد و به لزوم مبارزه سیاسی اشاره‌ای نکرد [۱۵]. در مقابل، مارکس هیچ‌گاه به احیای سوسیالیستی «افسانه وحشی نجیب» امیدی نداشت. او هرگز خواهان بازگشت به گذشته نبود، بلکه - همان‌طور که هنگام رونویسی کتاب مورگان روشن ساخت - به ظهور «شکلی بالاتر از جامعه» [۱۶] (Marx ۱۹۷۲, ۱۳۹) که بر پایه شیوه‌ای نوین از تولید و مصرف استوار باشد، چشم دوخته

بود. این تحول نه از طریق تکامل مکانیکی، بلکه تنها از طریق مبارزه آگاهانه طبقه کارگر به دست می‌آمد.

تمام مطالعات انسان‌شناسی مارکس به منشأ و نقش دولت مربوط می‌شود. گزیده‌های او از مورگان، نقش دولت را در گذار از بربریت به تمدن خلاصه می‌کرد، در حالی که یادداشت‌های او درباره مین بر تحلیل روابط بین فرد و دولت متمرکز بود. مارکس، مطابق با مهم‌ترین متون نظری خود درباره دولت - از نقد فلسفه حق هگل (۱۸۴۳) [۱۷] تا جنگ داخلی در فرانسه - (۱۸۷۱) در دفترچه‌های مردم‌شناسی نیز دولت را به عنوان نیرویی که جامعه را تحت سلطه خود در می‌آورد و مانع رهایی کامل فرد می‌شود، معرفی کرد.

در یادداشت‌هایی که در سال ۱۸۸۱ نوشت، مارکس بر ماهیت انگلی و گذرای دولت تأکید کرد:

مین به نکته‌ای بسیار عمیق‌تر بی‌توجه است: این تصور که دولت به‌طور مستقل و عالی وجود دارد، تنها یک توهم است. دولت در همه اشکال خود زائنده‌ای از جامعه است؛ همان‌طور که ظهور آن تنها در مرحله‌ای خاص از توسعه اجتماعی رخ می‌دهد، به همان ترتیب نیز زمانی که جامعه به مرحله‌ای بالاتر برسد، ناپدید خواهد شد.

مارکس سپس به نقد وضعیت انسان تحت شرایط تاریخی موجود پرداخت. شکل‌گیری جامعه متمدن، با گذار از رژیم مالکیت اشتراکی به مالکیت فردی، نوعی «فردیت یک‌جانبه» را به وجود آورده است. او استدلال کرد که اگر «ماهیت واقعی دولت تنها زمانی آشکار می‌شود که محتوای آن را تحلیل کنیم» - یعنی «منافع» آن را - در آن صورت این نشان می‌دهد که این منافع «مشترک میان گروه‌های اجتماعی خاصی» هستند و بنابراین «منافع طبقاتی» محسوب می‌شوند. برای مارکس، «دولت بر پایه طبقات بنا شده و وجود آن مستلزم وجود طبقات است.» از همین رو، فردیتی که در این نوع جامعه وجود دارد، «فردیت طبقاتی» (Marx, ۱۹۷۲, ۳۲۹; cf also Krader ۱۹۷۲, ۵۹) است که در نهایت «بر اساس مفروضات اقتصادی» شکل می‌گیرد. (۳۲۹)

مخالفت با نژادپرستی و استعمار

در *دفترچه‌های مردم‌شناسی*، مارکس به‌شدت به دلالت‌های نژادپرستانه بسیاری از گزارش‌های مردم‌شناسی که مطالعه می‌کرد، واک‌نش نشان داد (Ward Gailey, ۲۰۰۶, ۳۷; Krader ۱۹۷۲, ۳۷) (see Krader ۱۹۷۲, ۳۷; Ward Gailey, ۲۰۰۶, ۳۶). او این نوع ایدئولوژی را به‌طور قاطع رد کرد و با لحنی گزنده به نویسندگانی که چنین اظهاراتی داشتند، اعتراض کرد. به‌عنوان مثال، هنگامی که مین از اصطلاحات تبعیض‌آمیز استفاده کرد، مارکس به‌طور صریح نوشت: «باز هم این مزخرفات!» همچنین، در مواجهه با اصطلاحات نژادپرستانه‌ای نظیر «آریایی»، او اظهار داشت: «شیطان این اصطلاحات 'آریایی' را ببرد!» (مارکس، ۱۹۷۲، ۳۲۴)

مارکس همچنین به بررسی اثرات منفی حضور اروپاییان در آسیا پرداخت. او هیچ علاقه‌ای به دیدگاه‌های پولی جاوا درباره سیاست استعماری نداشت، اما کتاب او را به‌خاطر جزئیات مربوط به تجارت مفید . مارکس رویکردی مشابه [۱۹]. [۱۸]. (Tichelman ۱۹۸۳, ۱۸) بیافت را نسبت به کتاب فیر اتخاذ کرد، و بیشتر بر اطلاعات مربوط به دولت در بنگال تمرکز کرد و از نظریه‌های ضعیف او چشم‌پوشی نمود.

نویسندگانی که مارکس در *دفترچه‌های مردم‌شناسی* مطالعه و خلاصه کرد، همگی به درجات مختلف تحت تأثیر نظریه‌های تکاملی زمان خود بودند و برخی از آنان مدافعان سرسخت برتری تمدن بورژوازی محسوب می‌شدند. اما بررسی *دفترچه‌های مردم‌شناسی* نشان می‌دهد که این ادعاهای ایدئولوژیک هیچ تأثیری بر مارکس نداشت.

مارکس همواره با استعمار مخالفت می‌کرد. در سال ۱۸۷۹، او به مسئله زمین در الجزایر تحت حاکمیت فرانسه توجه ویژه‌ای نشان داد. بر اساس ملاحظات نوشته‌شده توسط کووالفسکی در کتاب *مالکیت زمین اشتراکی: علل، مسیر و پیامدهای زوال آن* (۱۸۷۹)، مارکس توانست تغییرات منفی‌ای را که مهاجران فرانسوی در رابطه با مالکیت اشتراکی زمین در الجزایر ایجاد کرده بودند، بهتر نقد کند. او از کووالفسکی رونویسی کرد: «تشکیل مالکیت خصوصی بر زمین (در نظر بورژوازی فرانسه) یک شرط ضروری برای پیشرفت در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی است. حفظ مالکیت اشتراکی 'به‌عنوان شکلی که گرایش‌های کمونیستی را در اذهان تقویت می‌کند، هم برای مستعمره و هم برای

سرزمین اصلی خطرناک است.» [۲۰] (Marx ۱۹۷۵b, ۴۰۵) او همچنین این نکات را از مالکیت زمین اشتراکی استخراج کرد:

تقسیم زمین‌های قبیله‌ای تشویق و حتی الزامی شده است، نخست به‌عنوان ابزاری برای تضعیف قبایل تحت سلطه که همیشه در معرض شورش قرار دارند، و دوم به‌عنوان تنها راه برای انتقال بیشتر مالکیت زمین از دست بومیان به دست مهاجران. همین سیاست در تمام رژیم‌های فرانسوی دنبال شده است. (...) هدف همیشه یکسان بوده است: نابودی مالکیت جمعی بومیان و تبدیل آن به کالایی برای خرید و فروش آزاد، و از این طریق، تسهیل انتقال نهایی آن به دست مهاجران فرانسوی. (Marx ۱۹۷۵b, ۴۰۵)

در مورد قانون‌گذاری مربوط به الجزایر که توسط جمهوری‌خواه چپ‌گرا ژول ورنیه (۱۸۲۶-۱۸۹۹) پیشنهاد شد و در سال ۱۸۷۳ به تصویب رسید، مارکس (۱۹۷۵b, ۴۱۱) نظر کووالفسکی را تأیید کرد که هدف آن چیزی جز «سلب مالکیت از زمین‌های جمعیت بومی به نفع استعمارگران و سوداگران اروپایی» نبود. گستاخی فرانسوی‌ها به حدی رسید که به «سرقت مستقیم» متوسل شدند و تمام زمین‌های بایری را که همچنان در اختیار بومیان بود، به «اموال دولتی» تبدیل کردند (۱۹۷۵b, ۴۱۲). این فرایند با هدف دیگری نیز انجام شد: از بین بردن خطر مقاومت مردم محلی. مارکس از طریق نوشته‌های کووالفسکی (۱۹۷۵b, ۴۰۸ و ۴۱۲) یادداشت کرد:

«بنیان‌گذاری مالکیت خصوصی و اسکان استعمارگران اروپایی در میان قبایل عربی (...) به قوی‌ترین وسیله برای تسریع روند فروپاشی اتحاد‌های قبیله‌ای تبدیل خواهد شد. (...) قانون سلب مالکیت از اعراب دو هدف داشت: ۱) تأمین بیشترین میزان زمین برای فرانسوی‌ها؛ و ۲) جدا کردن اعراب از پیوندهای طبیعی‌شان با زمین، تا آخرین نیروی اتحاد‌های قبیله‌ای از بین برود و در نتیجه، هرگونه خطر شورش ناپود شود.»

مارکس (۱۹۷۵b, ۴۱۲) اظهار داشت که این نوع «فردی‌سازی مالکیت زمین» نه‌تنها سود اقتصادی عظیمی برای مهاجمان به ارمغان آورد، بلکه به یک «هدف سیاسی (...) نیز دست یافت: نابودی بنیان این

جامعه». وضعیت مشابهی نیز در هند رخ داد. او با مطالعه اشکال مالکیت زمین در هند در «دفترچه‌های تاریخ هند» (۱۸۵۸-۱۶۴۴)، که در سال‌های ۱۸۷۹-۱۸۸۰ گردآوری کرده بود، متجاوزان را با عباراتی مانند «سگ‌های انگلیسی» (۲۰۰۱، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۸۰)، «غاصبان» (۱۵۶-۱۵۵، ۱۶۳)، «ریاکاران انگلیسی» و «مزاحمان انگلیسی» (۸۱) توصیف کرد. در مقابل، مبارزات مقاومت هندی‌ها همیشه با ابراز همبستگی همراه بود [۲۱]. جای تعجب نیست که مارکس همیشه اصطلاح «شورشیان» را جایگزین «یاغیان» می‌کرد (مارکس ۲۰۰۱، ۱۶۳-۱۶۴، ۱۸۴). محکومیت قاطع او علیه استعمار اروپایی کاملاً آشکار بود.

در سال ۱۸۸۱، پس از پژوهش‌های نظری عمیق و مشاهده دقیق تغییرات در سیاست بین‌الملل، و همچنین بررسی‌های گسترده‌اش در «دفترچه‌های قوم‌نگاری» درباره هند، مارکس (۱۹۸۹، ۳۶۵) درباره «هند شرقی» نوشت: «همه، به‌جز سر هنری مین و امثال او، به‌خوبی درک می‌کنند که سرکوب مالکیت اشتراکی زمین در آنجا چیزی جز یک اقدام وندالیستی انگلیسی نبود که مردم بومی را نه به جلو، بلکه به عقب سوق داد». تمام آنچه انگلیسی‌ها «موفق به انجام آن شدند، ویران کردن کشاورزی بومی و دو برابر کردن تعداد و شدت قحطی‌ها بود» (۳۶۸).

مثال مشابهی را می‌توان در مورد مصر نیز یافت. هنگامی که جوزف کونن (۱۸۲۹-۱۹۰۰)، نماینده پارلمان و رئیس کنگره تعاونی - که مارکس او را «بهترین نماینده پارلمان انگلیس» می‌دانست - حمله بریتانیا به مصر را توجیه کرد [۲۲]، مارکس در نامه‌ای به دخترش النور در ۹ ژانویه ۱۸۸۳ مخالفت کامل خود را ابراز کرد. او به‌شدت دولت بریتانیا را محکوم کرد: «خیلی جالب! در واقع، هیچ نمونه‌ای آشکارتر از ریاکاری مسیحی از 'فتح' مصر - آن هم در میان صلح - وجود ندارد!» اما کونن، در سخنرانی خود در ۸ ژانویه ۱۸۸۳ در نیوکاسل، از «شاهکار قهرمانانه» انگلیسی‌ها و «شکوه رژه نظامی ما» ابراز تحسین کرد و نتوانست از «چشم‌انداز فریبنده تمام آن مواضع تهاجمی مستحکم میان اقیانوس اطلس و اقیانوس هند» لذت نبرد، به‌همراه «امپراتوری آفریقایی-بریتانیایی» که از دلتای نیل تا کیپ امتداد داشت. این همان «سبک انگلیسی» بود که با «مسئولیت» نسبت به «منافع

داخلی» مشخص می‌شد. مارکس نتیجه گرفت که کونین نمونه‌ای از «آن بورژواهای بیچاره انگلیسی است که در حالی که از پذیرفتن مسئولیت‌های بیشتر در خدمت 'ماموریت تاریخی‌شان' ناله می‌کنند، بیهوده علیه آن اعتراض می‌کنند» (مارکس و انگلس ۱۹۹۲، ۴۲۲-۴۲۳).

مارکس همچنین به جنبه اقتصادی آنچه در مصر رخ می‌داد توجه ویژه‌ای داشت. این امر را می‌توان در هشت صفحه یادداشت‌های او از مقاله «امور مالی مصر» (۱۸۸۲) مشاهده کرد که توسط مایکل جورج موله‌هال (۱۸۳۶-۱۹۰۰) در شماره اکتبر مجله London Contemporary Review منتشر شد. یادداشت‌های او بر دو جنبه تمرکز داشتند: بازسازی باج‌خواهی مالی که توسط طلبکاران انگلیسی-آلمانی پس از آنکه اسماعیل پاشا، نایب‌السلطنه عثمانی در مصر (۱۸۳۰-۱۸۹۵)، کشور را در بدهی‌های سنگین فرو برد، اعمال شد؛ و همچنین بررسی سیستم مالیاتی سرکوبگرانه‌ای که توسط اسماعیل پاشا وضع شد و بهای سنگینی از مردم گرفت. مارکس به‌ویژه به جابجایی اجباری بسیاری از دهقانان مصری توجه داشت و با آن‌ها ابراز همبستگی کرد [۲۳].

نتیجه‌گیری

نظریه‌های پیشرفت که در قرن نوزدهم هژمونیک بودند و توسط انسان‌شناسان و قوم‌شناسان به‌طور گسترده پذیرفته شده بودند، فرض می‌کردند که رویدادها به‌دلیل عواملی خارج از کنش انسانی، مسیر ازپیش‌تعیین‌شده‌ای را طی می‌کنند؛ یک توالی سختگیرانه از مراحل که مقصد نهایی آن جهان سرمایه‌داری بود.

در عرض چند سال، یک باور ساده‌لوحانه به پیشرفت خودکار تاریخ در انترناسیونال دوم نیز ریشه دواند. تنها تفاوت با نسخه بورژوایی این بود که آن‌ها پیش‌بینی می‌کردند که پس از «فروپاشی» اجتناب‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری، مرحله نهایی ظهور خواهد کرد: یعنی ظهور سوسیالیسم (که بعدها به‌عنوان «مارکسیستی» تعریف شد!) (رجوع کنید به ۴۸۰-۴۷۹، ۲۰۰۷، Musto): این تحلیل نه‌تنها از نظر

شناختی نادرست بود، بلکه نوعی انفعال سرنوشت‌گرایانه را ایجاد کرد که به‌عنوان عاملی برای تثبیت نظم موجود عمل کرد و عمل اجتماعی و سیاسی پرولتاریا را تضعیف نمود. در مقابل این رویکرد که بسیاری آن را «علمی» می‌دانستند و در دیدگاه‌های بورژوازی و سوسیالیستی از پیشرفت مشترک بود، مارکس فریب و سوسه تاریخ‌گرایی یک‌طرفه را نخورد و دیدگاه پیچیده، انعطاف‌پذیر و متنوع خود را حفظ کرد.

در حالی که، در مقایسه با پیشگویان داروینست، صدای مارکس ممکن است نامطمئن و مردد به نظر برسد، در واقع او از دام جبرگرایی اقتصادی که بسیاری از پیروان و مدعیان ادامه راه او در آن گرفتار شدند، گریخت - موقعیتی که فرسنگ‌ها با نظریاتی که ادعا می‌کردند از آن الهام گرفته‌اند فاصله داشت و بسیاری را به یکی از بدترین تحریف‌های «مارکسیسم» کشاند.

در دست نوشته‌ها، دفترچه‌ها و نامه‌های مارکس به رفقا و فعالان، و همچنین در معدود مداخلات عمومی که هنوز می‌توانست علی‌رغم کاهش توانایی‌های جسمی خود انجام دهد، او به تلاش‌های خود برای بازسازی تاریخ پیچیده گذار از دوران باستان به سرمایه‌داری ادامه داد. از مطالعات انسان‌شناسی که خوانده و خلاصه کرده بود، این تأیید را دریافت کرد که پیشرفت انسانی در دوران‌هایی که منابع معیشتی در حال گسترش بودند، سریع‌تر پیش رفته است، از جمله از زمان ظهور کشاورزی. او اطلاعات و داده‌های تاریخی را ارزشمند می‌دانست، اما از الگوهای سخت‌گیرانه‌ای که یک توالی اجتناب‌ناپذیر از مراحل تاریخ بشر را پیشنهاد می‌کردند، پیروی نکرد.

مارکس هرگونه ارتباط سخت و انعطاف‌ناپذیر بین تغییرات اجتماعی و تحولات اقتصادی را رد کرد. در عوض، او بر ویژگی‌های خاص شرایط تاریخی، امکان‌های متعددی که گذر زمان فراهم می‌کند و نقش محوری مداخله انسانی در شکل‌دهی به واقعیت و تحقق تغییر تأکید داشت (نگاه کنید به ۳۵، ۴۴، ۲۰۰۶ Gailey) این ویژگی‌ها از مهم‌ترین اصول نظریه‌پردازی مارکس در دفترچه‌های قوم‌نگاری و به‌طور کلی، در سال‌های پایانی زندگی او بودند.

هنوز چیزهای زیادی برای یادگیری از مارکس وجود دارد. امروزه این کار نه تنها از طریق مطالعه آنچه در آثار منتشر شده‌اش نوشته، بلکه با بررسی سؤالات و تردیدهایی که در دست‌نوشته‌های ناتمامش بیان کرده، امکان‌پذیر است. این موضوع به‌ویژه درباره یادداشت‌های پیچیده اما بسیار ارزشمندی که ما آن‌ها را *دفترچه‌های قوم‌نگاری* می‌نامیم، صادق است.

منابع

۱. برای نمونه، نگاه کنید به (Mehring (۲۰۰۳, ۵۰۱-۳۲) ،
(Rühle (۲۰۱۱, ۳۵۹-۷۰) ،
(Vorländer (۱۹۲۹, ۲۴۸-۷۸) و
(Nicolaevsky و (Maenchen-Helfen (۱۹۷۶, ۳۹۲-۴۰۷) و
(McLellan (۱۹۷۳, ۴۱۲-۵۱) .
حتی ماکسیمیلیان روبل (۱۹۵۷, ۴۱۶-
۳۴)، که به‌خاطر مطالعات دقیق متنی خود شهرت دارد، در کتاب *کارل مارکس: جستاری در زندگی‌نامه روشنفکری* فراتر از محدوده‌های پیشینیان خود نرفت. او نوشت که "ده سال آخر زندگی مارکس همچون یک رنج طولانی بود" که طی آن "فعالیت‌هایش محدود به مکاتبات و چند مقاله شد". با این حال، افزود: "با این وجود - حتی در دوره‌ای که از نظر آثار منتشرشده فقیر بود - مارکس حدود ۵۰ دفترچه پر کرد که تقریباً به‌طور کامل شامل استخراج‌هایی از مطالعات او بودند. "اشتهای ادبی" او نزدیک به ۳۰۰۰ صفحه نوشته‌های ریز تولید کرد. علاوه بر این، "ن‌ها" داده‌های آماری را گردآوری کرد که پس از مرگش انگلس را شگفت‌زده کرد. (۱۹۸۰, ۱۰۰) "

۲. زندگی‌نامه‌هایی که در سال‌های اخیر منتشر شده‌اند نشان می‌دهند که حتی پس از ازسرگیری پروژه $MEGA^2$ ، کارهای مارکس در سال‌های پایانی زندگی او از سوی بیشتر پژوهشگران نادیده گرفته شده است. زندگی‌نامه کم‌اهمیت جان‌اتان اسپریر (۲۰۱۳) *کارل مارکس: زندگی در قرن نوزدهم* کاملاً از نوشته‌های متأخر مارکس غافل مانده است. گرت استدمن جونز (۲۰۱۶) در *کارل مارکس: عظمت و توهم* کل دوره ۱۸۷۲ تا ۱۸۸۳ را تنها در یک موخره کوتاه بررسی کرده، در حالی که

پنج فصل (۱۷۰ صفحه) را به زندگی اولیه مارکس (۱۸۱۸-۱۸۴۴) اختصاص داده است، دوره‌ای که در آن او تنها دو مقاله منتشر کرد و تازه مطالعه اقتصاد سیاسی را آغاز کرده بود. علاوه بر این، سه فصل (۱۵۰ صفحه) را به بازه زمانی ۱۸۴۵-۱۸۴۹ اختصاص داده است. در کتاب جهانی برای تسخیر: زندگی و آثار کارل مارکس اثر سون-اریک لیدمن (۲۰۱۸) که ۷۵۰ صفحه دارد، تنها دو بخش بسیار کوتاه به فعالیت‌های مارکس پس از نقد برنامه گوتا پرداخته است. یکی از این بخش‌ها - تحلیل سطحی جامعه باستانی مورگان (لیدمن، جهانی برای تسخیر، ۲۰۰۷-۱۳) - (به شکلی عجیب پیش از بررسی آثاری مانند هر فوگت (منتشر شده در ۱۸۶۰) و مشارکت مارکس در انجمن بین‌المللی کارگران (۱۸۷۲-۱۸۶۴) آورده شده است. انتخاب این ترتیب غیرزمانی، درک روشن از تکامل نظری مارکس در مرحله نهایی زندگی‌اش را دشوار می‌کند. نکته مشترک بین هر سه این زندگینامه‌ها، بی‌توجهی به ادبیات پژوهشی ثانویه است.

۳. برای آشنایی با شیوه کار مارکس و نحوه یادداشت‌برداری از

کتاب‌هایی که می‌خواند، نگاه کنید به (Musto ۲۰۲۰c)

۴. این عنوان (دفترچه‌های قوم‌نگاری) پس از مرگ مارکس، توسط لارنس کرادر (۱۹۱۹-۱۹۹۸)، ویراستار این دست‌نوشته‌ها، به آن‌ها داده شد. با این حال، محتوای این مطالعات بیشتر با انسان‌شناسی مرتبط است، به همین دلیل در این مقاله این عنوان برای آن انتخاب شده است.

۵. بخش‌هایی از آثار Phear و Maine در کارل مارکس (۱۹۷۲)

(۳۳۶-۲۴۳ گنج‌انده شده‌اند؛ مارکس تاریخ دقیقی برای این کار باقی نگذاشته است. کرادر، پژوهشگر اصلی این متون، استدلال می‌کند که مارکس ابتدا با کتاب مورگان آشنا شد و سپس این استخراج‌ها را تهیه کرد - نگاه کنید به "افزوده‌ها" (۸۷). همچنین، به شهادت کائوتسکی از سفرش به لندن در مارس-ژوئن ۱۸۸۱ توجه کنید که گفته است: "پیشاتاریخ و قوم‌نگاری در آن زمان به‌شدت ذهن مارکس را مشغول کرده بود. (Enzensberger ۱۹۷۳، ۵۵۲) "

۶. بر اساس موريس بلاخ (۱۹۸۳)، مارکس در وهله اول

می‌خواست "تاریخ و نظریه‌ای عمومی از جامعه بازسازی کند تا

شکل‌گیری سرمایه‌داری را توضیح دهد". اما او همچنین به دلیل نیاز به "مثال‌ها و مواردی برای نشان دادن این‌که نهادهای سرمایه‌داری از نظر تاریخی خاص و بنابراین قابل تغییر هستند"، به استفاده "پلاغی" از مواد انسان‌شناسی تمایل داشت. با این حال، این کاربرد "پلاغی" هرگز کاملاً از استفاده تاریخی جدا نبود و ترکیب این دو منجر به بسیاری از مشکلات شد" (۱۰). پیر داردو و کریستین لاول (۲۰۱۲) نوشته‌اند که "تلاش اصلی مارکس در سال‌های پایانی زندگی‌اش این بود که پایه‌ای تاریخی جدید برای چشم‌انداز کمونیسم ارائه کند، حتی اگر این کار به قیمت به خطر انداختن بنیان نظری‌ای باشد که بر اساس گفتمان تکاملی و ترقی‌خواهانه قرن نوزدهم ساخته شده بود" (۶۶۷). در برابر کسانی که اهمیت دفترچه‌های پایانی مارکس را کم می‌شمارند، هدر براون (۲۰۱۲)، ۱۴۷) استدلال کرده که این دفترچه‌ها "برخی از خلاقانه‌ترین تلاش‌های مارکس برای بررسی روند تکامل جامعه انسانی را در خود دارند". درباره دیدگاه مارکس از جامعه پسا سرمایه‌داری، نگاه کنید به Musto (۲۰۲۰b).

۷. جنس (gens) یک واحد "متشکل از خویشاوندان خونی با یک نیای مشترک" بود؛ نگاه کنید به هنری مورگان. (۱۸۷۷، ۳۵)

۸. انگلس در یادداشتی بر ویرایش انگلیسی ۱۸۸۸ مانیفست حزب کمونیست نوشت: "سازمان درونی این جامعه کمونیستی اولیه، در شکل معمول آن، توسط کشف برجسته لوئیس هنری مورگان درباره ماهیت واقعی جنس و ارتباط آن با قبیله، آشکار شد. با فروپاشی این جوامع نخستین، جامعه شروع به تفکیک به طبقات جداگانه و در نهایت متخاصم کرد. (Marx and Engels ۱۹۷۶, ۴۸۲)"

۹. در این اثر، انگلس در واقع برخی از یادداشت‌های مارکس درباره کتاب مورگان را منتشر کرد.

۱۰. رایا دونایفسکایا (۱۹۹۱، ۱۷۳) می‌نویسد: "مارکس (...)" نشان داد که عناصر ستم، به‌ویژه علیه زنان، از درون کمونیسم اولیه برخاستند، و نه فقط در ارتباط با گذار از "مادرسالاری".

۱۱. براون (۲۰۱۲, ۱۷۲) می‌گوید: "در یونان باستان (...) زنان آشکارا تحت ستم بودند، اما برای مارکس، اسطوره‌های آن‌ها پتانسیل این را داشتند که به آن‌ها نشان دهند (...) چقدر می‌توانند آزادتر باشند".

۱۲. براون (۱۶۰ff, ۲۰۱۲) بسیاری از ملاحظات دیگری که توجه مارکس را به خود جلب کرد، با دقت گردآوری کرده است.

۱۳. کلمات داخل کروشه‌ها را مارکس اضافه کرده است (۱۹۷۲, ۱۳۹).

۱۴. برای نقد هرگونه "بازگشت به وضعیت اولیه وحدت"، نگاه کنید به دارن وب. (۱۱۳ff, ۲۰۰۰)

۱۵. انگلس به اشتباه بر این باور بود که مواضع سیاسی مورگان بسیار پیشرو هستند. به‌عنوان نمونه، فریدریش انگلس در نامه‌ای به فردریش آدولف زورگه در ۷ مارس ۱۸۸۴ نوشت که *جامعه باستانی* "یک شرح استادانه از دوران‌های اولیه و کمونیسیم آن‌هاست. [مورگان] نظریه تاریخی مارکس را کاملاً به‌طور مستقل کشف کرد، (...) و از آن نتایج کمونیستی در مورد دوران معاصر گرفت (Marx and Engels)" (۱۱۶-۱۱۵, ۱۹۹۵). مارکس هرگز چنین نظری ابراز نکرد. درباره اندیشه این انسان‌شناس آمریکایی، نگاه کنید به دانیل موزس. (۲۰۰۹)

۱۶. بنا بر نظر کراذر (۱۹۷۲, ۱۴): «مارکس، برخلاف مورگان، روشن ساخت که این فرایند بازسازی در سطحی متفاوت از گذشته رخ خواهد داد، که این یک تلاش انسانی است، تلاشی که انسان برای خود و توسط خود انجام می‌دهد، که تضادهای تمدن ایستا یا منفعل نیستند، بلکه منشکل از منافع اجتماعی هستند که در جهت موافق و مخالف نتیجه بازسازی قرار گرفته‌اند، و این فرایند به‌شکلی فعال و پویا تعیین خواهد شد.» همان‌طور که موریس گودولیه (۲۰۱۲, ۷۸) اشاره می‌کند، در اندیشه مارکس هرگز ایده‌ای از یک «الدورادوی بدوی» وجود نداشت. او هرگز فراموش نکرد که در جوامع ابتدایی «بی‌طبقه» دست‌کم سه شکل از نابرابری وجود داشت: بین مردان و زنان، بین نسل‌های بزرگ‌تر و کوچک‌تر، و بین بومیان و خارجی‌ها.

۱۷. در این اثر، مارکس «تقابل» بین «جامعه مدنی» و «دولت» را تحلیل کرد؛ دولت «درون» جامعه قرار ندارد، بلکه «در برابر» آن

ایستاده است. «در دموکراسی، دولت به‌عنوان یک نهاد خاص، صرفاً خاص باقی می‌ماند. (...) فرانسوی‌ها اخیراً این را چنین تفسیر کرده‌اند که در دموکراسی واقعی، دولت سیاسی از بین می‌رود. این تا آنجا درست است که دولت سیاسی (...) دیگر به‌عنوان کلیت تلقی نمی‌شود» (مارکس ۱۹۷۵، ۳۰).

۱۸. سی سال بعد، این نقد با وضوح بیشتری بیان شد: «به همان میزان که پیشرفت صنعت مدرن توسعه یافت، گسترده شد و تضاد طبقاتی بین سرمایه و کار را تشدید کرد، قدرت دولت بیش از پیش به‌عنوان قدرت ملی سرمایه بر کار، به‌عنوان نیروی عمومی سازمان‌یافته برای بردگی اجتماعی، و به‌عنوان ابزاری برای استبداد طبقاتی شکل گرفت» (مارکس ۱۹۸۶، ۳۲۹).

۱۹. همچنین به دیدگاه انگلس درباره سوسیالیسم دولتی توجه کنید، همان‌طور که در نامه‌ای به کائوتسکی در ۱۶ فوریه ۱۸۸۴ نوشت: «بسیار خوب خواهد بود اگر کسی زحمت بررسی گسترش سوسیالیسم دولتی را به خود بدهد و برای این منظور از نمونه‌ای بسیار پررونق از اجرای آن در جاوه استفاده کند. تمامی مواد مورد نیاز در کتاب چگونه یک مستعمره را اداره کنیم درباره جاوه یافت می‌شود. در اینجا می‌توان دید که هلندی‌ها چگونه بر پایه کمونیسم دیرپای جوامع، تولید را به نفع دولت سازمان‌دهی کرده‌اند و اطمینان حاصل کرده‌اند که مردم از نظر خودشان زندگی نسبتاً راحتی دارند؛ نتیجه این است که مردم در وضعیتی از بلاهت اولیه نگه داشته شده‌اند و خزانه‌داری هلند سالانه ۷۰ میلیون مارک درآمد دارد» (مارکس و انگلس ۱۹۹۵، ۱۰۲-۱۰۳).

۲۰. کلماتی که در گروه‌ها قرار دارند از مارکس هستند، در حالی که آن‌هایی که داخل علامت نقل قول آمده‌اند از *سالنامه‌های مجلس ملی فرانسه*، ۱۸۷۳، جلد هشتم، پاریس ۱۸۷۳، و همچنین در کتاب *کوالفسکی آمده‌اند*.

۲۱. بنا بر اندرسون، «این بخش‌ها نشان‌دهنده تغییر در دیدگاه [مارکس] نسبت به انفعال هند در برابر استعمار در سال ۱۸۵۳ است»؛ او «اغلب بخش‌هایی از سیول را که فتح هند توسط بریتانیا را به‌عنوان نبردی قهرمانانه علیه بربریت آسیایی به تصویر می‌کشید، به سخره

می‌گرفت یا حذف می‌کرد». از زمان مقالاتی که مارکس درباره شورش سپاهیان هند در نیویورک *تریبون* در ۱۸۵۷ منتشر کرد، «همدلی» او با مقاومت هند «فقط افزایش یافت» (اندرسون ۲۰۱۰، ۲۱۶ و ۲۱۸).

۲۲. مارکس به جنگ سال ۱۸۸۲ اشاره داشت که بین نیروهای مصری تحت فرمان احمد عرابی (۱۸۴۱-۱۹۱۱) و نیروهای بریتانیایی رخ داد. این جنگ با نبرد تل‌الکبیر (۱۳ سپتامبر ۱۸۸۲) به پایان رسید و به شورش موسوم به عرابی که از سال ۱۸۷۹ آغاز شده بود، خاتمه داد و زمینه را برای استقرار یک حکومت تحت‌الحمایه بریتانیا در مصر فراهم کرد.

۲۳. کارل مارکس، مؤسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی آمستردام، اسناد مارکس-انگلس، B ۱۶۸، صفحات ۱۱-۱۸. همچنین به دیوید اسمیت (۲۰۲۱) مراجعه کنید، که تفسیرهای او درباره این یادداشت‌ها اهمیت آن‌ها را برای زمان حال برجسته می‌کند.

کتاب‌شناسی

- Anderson, Kevin B. ۲۰۱۰. *Marx at the Margins. On Nationalism, Ethnicity, and Non-Western Societies*. شیکاگو: University Press.
- Bloch, Maurice. ۱۹۸۳. *Marxism and Anthropology: The History of a Relationship*. لندن: Routledge.
- Brown, Heather. ۲۰۱۲. *Marx on Gender and the Family: A Critical Study*. لیدن: Brill.
- Dardot, Pierre and Christian Laval. ۲۰۱۲. *Marx, prénom Karl*. پاریس: Gallimard.

- Dunayevskaya, Raya. ۱۹۹۱. *Rosa Luxemburg, Women's Liberation, and Marx's Philosophy of Revolution*. شیکاگو: University of Illinois Press.
- Engels, Friedrich. ۱۹۹۰. *The Origin of the Family, Private Property and the State*. در *Marx Engels Collected Works*، جلد ۲۶، ۱۲۹-۲۷۶. نیویورک: International Publishers.
- Hans Magnus Enzensberger (ویرایش توسط). ۱۹۷۳. *Gespräche mit Marx und Engels*. فرانکفورت: Suhrkamp.
- Godelier, Maurice. ۱۹۷۷. *Perspectives in Marxist Anthropology*. لندن: Verso.
- Godelier, Maurice. ۲۰۱۲. *The Mental and the Material*. لندن: Verso.
- Hyndman, Henry Mayers. ۱۹۱۱. *The Record of an Adventurous Life*. لندن: Macmillan.
- Krader, Lawrence. ۱۹۷۲. "Introduction." در *Karl Marx, The Ethnological Notebooks of Karl Marx*، Van آسین، ۹۰-۱، Lawrence Krader ویرایش شده توسط Gorcum.
- Liedman, Sven-Eric. ۲۰۱۸. *A World to Win: The Life and Works of Karl Marx*. لندن: Verso.

- Marx, Karl. ۱۹۷۲. *The Ethnological Notebooks of Karl Marx* ، ویرایش شده توسط Lawrence Krader ، آسین: Van Gorcum.
- Marx, Karl. ۱۹۷۵a. "A Contribution to the Critique of Hegel's Philosophy of Law." در *Marx Engels Collected Works* ، جلد ۳، ۳-۱۲۹. نیویورک: International Publishers.
- Marx, Karl. ۱۹۷۵b. "Excerpts from M. M. Kovalevskij (Kovalevsky), *Obschinnoe zemlevladienie. Prichiny, khod i posledstviya ego razlozheniya* [مالکیت *The Asiatic* اشتراکی زمین: علل، روند و پیامدهای زوال آن]." در *Mode of Production: Sources, Development and Critique in the Writings of Karl Marx* ۳۴۳-، ۱۲-۴. آسین: Van Gorcum.
- Marx, Karl. ۱۹۸۶. *The Civil War in France*. در *Marx Engels Collected Works. Letters 1880-83* ، جلد ۲۲ ، ۳۰۷-۳۵۹. نیویورک: International Publishers.
- Marx, Karl. ۱۹۸۹. *Drafts of the Letter to Vera Zasulich: Third Draft*. در *Marx Engels Collected Works* ، جلد ۲۴ ، ۳۶۴-۳۶۹. نیویورک: International Publishers.
- Marx, Karl. ۲۰۰۱. *Notes on Indian History (664-1۱۵۱)*. هونولولو: University Press of the Pacific.

- Marx, Karl and Friedrich Engels. ۱۹۷۶. *Manifesto of the Communist Party*. در Marx Engels *Collected Works* نیویورک: International Publishers. جلد ۶، ۴۷۷-۵۱۹.
- Marx, Karl and Friedrich Engels. ۱۹۹۲. *Marx Engels Collected Works. Letters 1880-83*. جلد ۴۶، نیویورک: International Publishers.
- Marx, Karl and Friedrich Engels. ۱۹۹۵. *Marx Engels Collected Works. Letters 1883-86*. جلد ۴۷، نیویورک: International Publishers.
- McLellan, David. ۱۹۷۳. *Karl Marx: His Life and His Thought*. لندن: Macmillan.
- Mehring, Franz. ۲۰۰۳. *Karl Marx: The Story of His Life*. لندن: Routledge.
- Morgan, Henry. ۱۸۷۷. *Ancient Society*. نیویورک: Henry Holt.
- Moses, Daniel. ۲۰۰۹. *The Promise of Progress: The Life and Work of Lewis Henry Morgan*. کلمبیا: University of Missouri Press.
- Musto, Marcello. ۲۰۰۷. "The Rediscovery of Karl Marx," *International Review of Social History* ۵۲ (۳): ۴۷۹-۸۰.

- Musto, Marcello. ۲۰۱۸a. *Karl Marx. Biografia intellettuale e politica 1857-1883*. تورینو: Einaudi.
- Musto, Marcello. ۲۰۱۸b. "The Writing of Capital: Genesis and Structure of Marx's Critique of Political Economy." *Critique* ۴۶: ۱۱-۲۶. شماره ۱.
- Musto, Marcello ed. ۲۰۱۹. *Marx's Capital after 150 Years: Critique and Alternative to Capitalism*. لندن-نیویورک: Routledge.
- Musto, Marcello. ۲۰۲۰a. *The Last Years of Karl Marx: An Intellectual Biography*. استنفورد: Stanford University Press.
- Musto, Marcello. ۲۰۲۰b. "Communism." در *The Marx Revival: Key Concepts and New Critical Interpretations* ، ویرایش شده توسط Marcello Musto ، ۲۴- ، ۵۰. کمبریج: Cambridge University Press.
- Musto, Marcello. ۲۰۲۰c. "New Profiles of Marx after the Marx-Engels-Gesamtausgabe (MEGA²)."
Contemporary Sociology ۴۹: ۴-۱۹. شماره ۴.
- Nicolaevsky, Boris and Otto Maenchen-Helfen. ۱۹۷۶. *Karl Marx: Man and Fighter*. لندن: Pelican Books.
- Rühle, Otto. ۲۰۱۱. *Karl Marx: His Life and Work*. نیویورک: Routledge.

- Smith, David. ۲۰۲۱. "Accumulation and Its Discontents: Migration and Nativism in Marx's Capital and Late Manuscripts". در *Marx 201: Rethinking Alternatives with Marx: Economy, Ecology, and Migration* توسط Marcello Musto. لندن: Palgrave.
- Solway, Jacqueline, ed. ۲۰۰۶. *The Politics of Egalitarianism*. نیویورک-آکسفورد: Berghahn Books.
- Sperber, Jonathan. ۲۰۱۳. *Karl Marx: A Nineteenth-Century Life*. نیویورک: Liveright.
- Stedman Jones, Gareth. ۲۰۱۶. *Karl Marx: Greatness and Illusion*. کمبریج: Harvard University Press.
- Tichelman, Fritjof. ۱۹۸۳. "Marx and Indonesia: Preliminary Notes." در *Schriften aus dem Karl-Marx-Haus* جلد XXX: ۹-۲۸. تریر: Karl-Marx-Haus.
- Vorländer, Karl. ۱۹۲۹. *Karl Marx*. لایپزیگ: F. Meiner.
- Ward Gailey, Christine. ۲۰۰۶. "Community, State, and Questions of Social Evolution in Karl Marx's Ethnological Notebooks." در *The Politics of Egalitarianism* توسط Jacqueline Solway^{۳۱}، ویرایش شده توسط Marcello Musto. نیویورک-آکسفورد: Berghahn Books. ۵۲.

- Webb, Daren. ۲۰۰۰. *Marx, Marxism and Utopia*. آلدرشات: Ashgate.